

ماهیت مراحل رشد و فلسفه دوره‌های تحصیلی

معرفی مقاله

دکتر غلامحسین شکوهی

در این مقاله نگارنده ضمن بحث از تفاوت‌های ذاتی بین موجود آدمی و حیوانات و اینکه برخلاف حیوانات، نوع انسان دارای امکانات و استعداد‌های بالقوه‌ای است که بر اثر تجربه، تقلید و آموختن میراث گذشتگان به فعلیت می‌رسد، فلسفه وجودی نظام تعلیم و تربیت در جوامع بشری را توجیه و تبیین می‌نماید. آدمی دارای دو گونه استعداد، یکی استعداد‌های عام و دیگری استعداد‌های خاص، شناخته شده است که پرورش و فعلیت بخشیدن به هر یک به ترتیب رسالت تعلیم و تربیت اجباری (ابتدایی) و متوسطه قلمداد گردیده است. هدف آموزش اجباری (عمومی) ایجاد تجانس و تشابه بین شهروندان و زمینه‌سازی جهت شرکت سازنده و مؤثر در زندگی گروهی و اجتماعی دانسته شده و هدف آموزش متوسطه تقویت جنبه‌های بدیع و متفاوت افراد معرفی گردیده است. به اعتقاد نگارنده، علاوه بر ضرورت پرورش استعداد‌های خاص و تأمین نیازهای تخصصی جوامع، آموزش متوسطه بواسطه تراکم و کثرت موضوعات و دامنه وسیع تجربیات و معارف بشر ناگزیر بایستی مسیرهای متفاوت و متنوعی را طی نماید. فلذا مسأله راهنمایی تحصیلی و هدایت دانش‌آموزان به زمینه‌های مختلف تخصصی در دوره متوسطه امری اجتناب ناپذیر می‌نماید که نویسنده در بخش دیگری از مقاله به تشریح مبانی علمی آن می‌پردازد. توجیه دوره‌های تحصیلی با توجه به ویژگی‌های مراحل رشد، مبحث دیگری است که در این مقاله بخشی را به خود اختصاص داده است. بدینوسیله ضمن تشکر و قدردانی از آقای دکتر غلامحسین

شکوهی، استاد روانشناسی و علوم تربیتی از دانشگاه تهران، که این مقاله را ارسال نموده‌اند، مزید توفیقات ایشان را از خداوند خواستار و امیدواریم در آینده نیز شاهد درج آثار دیگری از مشارالیه در فصلنامه باشیم.

«فصلنامه»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تعلیم و تربیت را می‌توان به اختصار مراقبت از رشد نسل جدید تعریف کرد. این مراقبت دو هدف اساسی دارد: یکی این که فرد در سایه آن در شرایط مطلوب رشد کند؛ دیگری این که شهروند رشیدی که به این طریق به نمر می‌رسد، هنگام شرکت رسمی در زندگی گروهی بتواند به خوبی از عهده وظایفی که در جامعه به وی محول می‌شود برآید. تاریخ تعلیم و تربیت مشحون از شواهدی است که نشان می‌دهد نیل به هر یک از این دو هدف به تنهایی دشوار و وصول هم‌زمان به هر دوی آنها به غایت متعدد است. و این موضوعی است که با همه اهمیت که دارد بررسی آن از حوصله این مقاله بیرون است.

ضرورت تعلیم و تربیت آدمی و در عین حال بیچیدگی و دشواری تعلیم و تربیت واقعی، واقعیتی است که امروزه همه جوامع بشری کم و بیش از آن آگاهند. ضرورت آن سبب شده است که در سراسر جهان نهادهای ویژه‌ای برای مراقبت از رشد نسل جدید بوجود آید و در همان حال مشکلات مربوط به تحقق تربیت واقعی در مجموع آموزش و پرورش را به صورت فرایندی تجربی و آزمایشی درآورده است. لذا، هر ملت زنده‌ای با توجه به سوابق فرهنگی و شرایط اجتماعی خود و متناسب با امکاناتی که دارد برای تحقق کمال مطلوب و هدفهای خویش تدابیری اتخاذ کرده و پس از فراهم آوردن مقدمات لازم، آنها را به موقع اجرا گذاشته است. به این امید که بتواند از این طریق شهروندان خود را مطابق دلخواه خویش تربیت کند و به تبع آن زندگی اجتماعی را بهبود بخشد. با این همه، کمتر اتفاق افتاده است که نظام تعلیم و تربیت معمول در کشوری از هر لحاظ پاسخگوی نیازهای مردم آن کشور باشد. و به فرض اینکه نتایج حاصله از اجرای نظامی بلافاصله بعد از استقرار آن رضایتبخش باشد، دیری نمی‌پاید که بر اثر تحولاتی که جهان امروز همواره دستخوش آن است، اعتبار خود را از دست می‌دهد. از اینرو آموزش و پرورش هر کشوری باید با توجه به طبیعت آدمی و امکانات و محدودیتهای رشد او که کم و بیش در همه جایکسان است و نیز با در نظر گرفتن وضع موجود جامعه مورد نظر و نقاط ضعف و قوت آن و بالاخره با توجه به کمال مطلوب و هدفهایی که متأثر از جهان‌بینی مردم آن است، طرح‌ریزی شود و نتایج آن مدام مورد ارزیابی قرار گیرد و عنداللزوم در آن تجدید نظر شود.

بدیهی است که نظامهای آموزش و پرورشی که در نقاط مختلف عالم برای جوامعی با وضع و حالت متفاوت طرح‌ریزی و به موقع اجرا گذاشته می‌شود، هر چند ممکن است به علت تشابه فطرتها از بعضی جهات به یکدیگر شبیه باشند، ولی نمی‌توانند و نباید لزوماً عین یکدیگر باشند. برعکس، هر کشور و هر ملتی باید تعلیم و تربیت متناسب با وضع و حال خود را به حساب خودش مورد بررسی قرار دهد. و گر نه چه بسا نظامی که برای جامعه معینی طرح‌ریزی شده و از اجرای آن در آن جامعه و در آن شرایط نتایج رضایتبخشی بدست آمده است، وقتی با تحمل

هزینه‌های گزاف در شرایط دیگری به موقع اجرا گذاشته می‌شود چیزی جز ندامت بسیار نمی‌آورد.

مطالعه ساختار آموزش و پرورش، صرفنظر از اینکه کی و کجا صورت می‌گیرد، باید لاقط مبتنی بر اطلاعات کافی در هر یک از زمینه‌های زیر باشد:

الف - اطلاعات مربوط به فطرت و طبیعت افرادی که غرض از استقرار نظام مورد مطالعه فراهم کردن شرایط مناسب برای رشد همه جانبه و متعادلشان است؛

ب - خصوصیتی که رشد آنها در افراد مذکور امکان‌پذیر است و در همان حال تحقق آنها در هر فرد لازمه پاسخگویی به مقتضیات زندگی اجتماعی و فرهنگی و شرط لازم و کافی برای بهره‌مند شدن از مزایای زندگی در آن گروه است؛

ج - استعدادهایی که گرچه تحقق آنها در فرد لازمه شرکتش در زندگی گروهی نیست، ولی به وی اجازه می‌دهد در مقام شهروند در فعالیتهای تولیدی ارزشمند و مورد نیاز شرکت کند.

فلسفه دوره کودکی، نوجوانی و جوانی

۱ - موقع آمی در میان موجودات زنده: جانداران، در مسقایسه با موجودات بیجان، موجوداتی هستند که با محیط خود در ارتباط دائم‌اند؛ به این معنی که از محرکات موجود در محیط متأثر می‌شوند و به اقتضای شرایط آن از خود واکنش نشان می‌دهند. موجود زنده برای سازش با شرایط متغیر محیط همواره تلاش می‌کند. هر ارگانیزم^۱ به اقتضای شرایط محیط زیست خود دگرگون می‌شود یا عوامل نامطبوع محیط را به اقتضای احتیاجات طبیعی خویش از میان برداشته یا لاقط آنها را در جهت تأمین مصالح خود و برقراری تعادل حیاتی خویش دگرگون می‌کند.

موجودات زنده را برحسب نوع واکنشهایی که برای سازش با محیط یا افزایش میزان سازگاری و برقراری مجدد تعادل از آنها سر می‌زند، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

- دسته اول موجوداتی هستند که سازگاری آنها با محیط به یاری واکنشهای بسیار ساده‌ای که در روان‌شناسی فیزیولوژیک «بازتاب»^۲ نامیده شده است. خود به خود صورت می‌گیرد. بازتاب واکنشی غیرارادی است که در قبال تحریکات مختلف محیط از ارگانیزم سر می‌زند. نمونه آشنای آن عکس‌العمل مردمک چشم است که به تناسب کاهش یا افزایش میزان نور بزرگ یا کوچک می‌شود. مکانیسم سازگاری بعضی از جانوران از این نوع است. لذا، رفتار این قبیل جانداران قالبی و قابل پیش‌بینی است؛ چون در مقابل تحریک معین، همواره واکنش معینی از آنها سر می‌زند.

رفتار غریزی نیز از همین نوع ولی پیچیده‌تر است. لذا، جانورانی که مکانیسم سازگاری

آنها در سطح بازتاب یا غریزه باشد، دوران کودکی ندارند یا دوره کودکی در آنها بسیار کوتاه است. در موقع تولد رفتارهای لازم برای سازگار شدن با محیط و توافق با شرایط متغیر آن به طور کامل از آنها سر می‌زند. به قول کانت^۳ «هیوان نیروی خود را، به محض اینکه از آن برخوردار گردید، طبق طرح منظمی یعنی چنانکه برایش زیان آور نباشد، بکار می‌برد. بنابراین، نوزاد حیوان نیازی به پرستاری ندارد.»^۴ از اینرو، تکرار و تمرین و کسب تجربه در بهتر شدن رفتار حیوان تأثیر قابل ملاحظه‌ای ندارد.

— به موازات رشد عمومی سلسله اعصاب و تکامل مراکز عصبی، از رفتارهای قالبی موجود زنده کاسته می‌شود؛ تا جایی که در آدمی، رفتار قالبی تقریباً وجود ندارد. به قول کانت، «آدمی خود علت رفتار خویش است. از آن جا که غریزه ندارد، ناگزیر باید برای رفتار خویش برنامه‌ریزی کند. معذک، چون رشد نیافته بدنیا می‌آید و نمی‌تواند این همه را یکباره انجام دهد دیگران باید به جایش، این کارها را عهده‌دار شوند.»^۵

نوزاد آدمی، در مقایسه با نوزاد جانوران دیگر، به همین نسبت زبون‌تر و در بر آوردن نیازهای خویش ناتوان‌تر و دوره کودکی طولانی‌تر است. علتش هم روشن است: در آدمیزاده رفتارهای لازم برای سازگار شدن به صورت استعداد یعنی توان بالقوه موجود است. دوران کودکی و نوجوانی در واقع فرصتی است که طی آن امکانات ذاتی آدمیزادگان به کمک تجارب متعدد و متنوع، از قوه به فعل در می‌آید.

از این جا فلسفه دوران کودکی به خوبی آشکار می‌شود؛ کودکی فرصت مناسبی است که طی آن نوزاد آدمی ضمن فعالیت‌های آزاد یا هدایت شده خویش و به برکت درگیری با واقعیت و آزمایش و خطاهایی که انجام می‌دهد، امکانات ذاتیش را از قوه به فعل در می‌آورد. بنابراین، کودکی، برخلاف آنچه بعضی گمان کرده‌اند، عامل مزاحمی نیست و نباید مثلاً بر اینکه وقت خردسالان ضمن بازی ظاهراً به بطالت می‌گذرد، تأسف بخوریم. زیرا، چون نیک بنگریم، سر عظمت آدمی در ناتوانی دوره طفولیتش نهفته است.

از اینرو زان — ژاک روسو^۶ به مریمان توصیه می‌کرد که در صدد کوتاه کردن دوره کودکی نباشید؛ بگذارید کودکی در خردسالان پخته و رسیده شود. کودگانی که قبل از وقت به سوی بزرگسالی یا بزرگسال‌نمایی سوق داده می‌شوند، همچون میوه‌های زوردرسی هستند که گر چه مشاهده آنها ما را شگفت‌زده می‌کند، از طعم و حلاوت میوه‌های طبیعی بنه موقوف رسیده، بی‌بهره‌اند.^۷

برای اینکه فلسفه تعلیم و تربیت آدمی بهتر آشکار شود توجه به یک خاصه دیگر آدمیان نیز ضرورت دارد. آدمیزاده رفتار مناسب برای سازگار شدن با محیط را از طریق تجربه مستقیم یا به یاری تقلید از دیگران و به تدریج یاد می‌گیرد و در عین حال قادر است آثار تجربیات متراکم

شده خود را شفاهاً یا کتباً یعنی به کمک علائم قراردادی به دیگران منتقل کند. در آدمی، برخلاف حیوان، محصول تجارب اجداد از طریق وراثت منتقل نمی‌شود. جامعه که این وظیفه را به عهده دارد ذخایر تجربی نسلهای گذشته را از طریق تعلیم و تربیت اطفال و به صورت میراث اجتماعی و سرمایه فرهنگی به آیندگان منتقل می‌کند. آهنگ کند رشد آدمی در مراحل مختلف خود زمان لازم برای کسب این تعلیمات یعنی فرصت دستیابی بر ذخایر تجربی نوع را که ما به ازای غریزه حیوان در آدمی است فراهم می‌آورد. در واقع، تعلیم و تربیت عمومی مجموعه اعمالی است که از طریق آن محیط عمداً روی خردسالان تأثیر می‌گذارد تا سازگاری آنان را با شرایط نسبتاً ثابت و قابل پیش‌بینی محیط تسهیل و تسریع و بهتر و کاملتر کند.

۲ - تعلیم و تربیت عمدی: اینکه چه بخشی از امکانات بالقوه آدمی و به چه میزان از قوه به فعل درآید بسته به شرایط و مقتضیات زمان و مکان فرق می‌کند. در میان اقوام ابتدائی تنها بخش ناچیزی از این سرمایه بیکران مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. انتخاب محتوای آن تقریباً امری تصادفی است و به اقتضای شرایط محیط صورت می‌گیرد و تعلیم و تربیت شکل غیر عمدی دارد. ولی به نسبتی که زندگی جوامع پیچیده‌تر شود و آگاهی و مهارت‌های لازم که به منزله ابزار تصادف، مزاحمت ایجاد می‌کند. افرادی که به معلومات و مهارت‌های لازم که به منزله ابزار زندگی در جوامع پیشرفته است، مجهز نباشند یا ارزشهای پذیرفته شده جامعه خود را چنانکه باید نشانند، در برقرار کردن روابط اجتماعی کارآمد با اشکال مواجه می‌شوند. جامعه هم در آنان نوعی بیگانگی احساس می‌کند. لزوم مقابله با این وضع ایجاب می‌کند که اولاً مجموعه امکانات بالقوه‌ای که فعلیت یافتن آنها در هر یک از شهروندان لازمه استقرار روابط اجتماعی مطلوب است شناسائی شود؛ ثانیاً شرایطی بوجود آید که قرار گرفتن بلا استثنای همه افراد در آن شرایط متضمن تحقق آمادگی مطلوب در هر یک از آنان باشد. تعلیم و تربیت عمدی صورت سازمان یافته مجموعه تدابیری است که به این منظور اتخاذ می‌شود و برنامه‌های آموزشی مجموعه فرصت‌های مناسبی است که تصور می‌رود بتواند در جریان رشد به کودکان، نوجوانان و جوانان اجازه دهد، ضمن کار فرمودن اندامها و استفاده از حواس خود در جهت ارضای احتیاجات اساسی خویش و به برکت آشنا شدن با سرمایه‌های فرهنگی و حاصل تجربیات پیشینیان، استدادهای ذاتی خود را از قوه به فعل درآورند؛ یعنی هستی خود با واقعیت انسانی خویش را تحقق بخشند. به عقیده کانت، «بشر تنها با تعلیم و تربیت آدم تواند شد و آدمی چیزی جز آنچه تربیت از او می‌سازد نیست.» و یادآور می‌شود که آدمی، برخلاف سایر جانوران، فقط به وسیله هموعان رشید خود تربیت می‌شود. اگر چنانکه در مورد حیوانات اتفاق می‌افتد، موجوداتی با طبیعت برتر از انسان، تربیت آدمیزادگان را به عهده می‌گرفتند، در آن حال احتمالاً از امکانات رشد کامل آدمی آگاه می‌شدیم. در حال حاضر که بسیاری از والدین برای تربیت

فرزندانشان واجد شرایط کافی نیستند، برآورد دقیق ظرفیتهای آدمی دشوار است. اگر ممکن می‌شد که به یاری افراد برجسته و از طریق قدرتهای جمع شده عده زیادی از افراد عادی، آزمایشی در این باره ترتیب دهیم شاید به این وسیله می‌توانستیم در مورد درجه عظمتی که بشر به آن تواند رسید اطلاعاتی کسب کنیم.^۸

۳- استعدادهای عام و استعدادهای خاص: امکانات بالقوه آدمی که اطلاع از حد و حصر آن در شرایط فعلی میسر نیست، در ارتباط با ضرورتها و واقعیتهای زندگی فردی و اجتماعی دارای ارزش مساوی نیستند. برخی از آنها کاربرد همگانی و مورد استعمال عام دارند و فعلیت یافتن آنها در افراد لازمه شرکت مؤثرشان در زندگی گروهی و شرط لازم تحقق حیات اجتماعی است. همین استعداد یا آمادگی فطری است که طی قرون و اعصار به بشر اجازه داده است که از زندگی اجتماعی سازمان یافته و منظمی برخوردار شود. عمومیت این امکانات و ضرورت فعلیت یافتن آنها در قاطبه شهروندان به حدی است که اگر فرد یا افرادی به دلائلی نتوانند این استعدادها را در خود به توانش تبدیل کنند، سازگاری اجتماعی شان مختل می‌شود. برای پی بردن به صحت این ادعا کافی است کسی را مشاهده یا تصور کنیم که بر اثر بیماری یا فقدان تجربه مناسب از دریافت یا درک و تفسیر علائم قرار دادی مربوط به حس شنوایی عاجز است؛ یا قادر نیست علائم بصری موجود در محیط را تشخیص دهد. چنین فردی نابهنجار بنظر می‌آید؛ از مزایای زندگی اجتماعی بهره‌مند نمی‌شود؛ و کارائیش برای اطرافیان و هموعاش ناچیز است. این قبیل امکانات گونگی در مرز قوه و فعل واقع شده‌اند. وقتی شرایط اقتضا کند به آسانی از مرز می‌گذرند و تحقق آنها در حد قابل قبول نزد همه کس، جز افراد بیمار، امکان پذیر است. آموزش همگانی و آنچه از آن معمولاً تحت عنوان «تعلیمات اجباری» نامبرده می‌شود متوجه تحقق همین بخش از استعدادها است و چه تسمیه این تعلیمات به «اجباری» هم ناشی از این واقعیت است که محصول این تعلیمات یعنی توانشهای حاصل از بالفعل شدن استعدادهای عام در ایجاد نظم مطلوب در جوامع نقش اساسی دارند. فعلیت یافتن امکانات بالقوه، وقتی شرایط آن را اقتضا کند، مستلزم دریافت تعلیمات خاص نیست و چنانکه می‌دانیم بخش بزرگی از این امکانات پیش از ورود کودک به دوره‌های آموزش رسمی به فعل درمی‌آید. در حقیقت، فعالیت‌های منظم و برنامه‌ریزی شده مؤسسات آموزشی و مخصوصاً دبستان، بیشتر کمال آن را تضمین می‌کند. بعلاوه، در جوامعی که هنوز بیشتر خانواده‌ها به دلائل مختلف نمی‌توانند چنانکه باید از رشد فرزندان خردسال خود مراقبت کنند، تعلیمات اجباری فرصت مغتنمی است که به فرزندان چنین خانواده‌هایی اجازه می‌دهد با استفاده از شرایط مناسبی که برای شان فراهم می‌شود عقب افتادگیهای ناشی از وضع نامساعد خانوادگی خود را جبران کنند؛ به طوری بتوانند در آینده در مسابقاتی که در آنها ناگزیر با فرزندان خانواده‌های بظاهر مرفه به رقابت

خواهند پرداخت، از موقع مساوی برخوردار باشند.

به این اعتبار، دسترسی افراد به تعلیمات عمومی و در سطح قابل قبول شرط لازم استقرار عدالت اجتماعی در جوامع بشری است.

در این بخش از تعلیمات که بیشتر مبتنی بر شناخت و کار فرمودن اندامها و استفاده از حواس و کسب تجربه مستقیم در محیط طبیعی و آشنائی با علائم قرار دادی و مهارت در بکار بردن آنها در موقعیتهای مختلف زندگی است، چنانچه مدعیان تعلیم یا از گلیم خویش بیرون نگذارند و ابتکار عمل نوآموز را از کفش نربایند و بلد باشند تنها نقش راهنما بازی کنند، نتایج مطلوب به آسانی حاصل می شود و به پیوستن طبیعی و مؤثر متعلم به اجتماع منتهی می شود. موفقیت اکثریت قریب به اتفاق افراد در تحقق این دسته از امکانات بالقوه موجب حسن جریان روابط اجتماعی می شود.

بخش دیگری از امکانات، گرچه در همه افراد بالقوه موجود است، میزان رشد و سرعت فعلیت یافتن آنها به عللی که به درستی روشن نیست، در افراد متفاوت است. افرادی که در تحقق همه این استعدادها با اشکال مواجه باشند یا در همه زمینهها سهولت قابل ملاحظه ای از خود نشان دهند معدودند؛ بیشتر افراد در برخی از زمینهها از سهولت برخوردارند و به همان نسبت در زمینههای دیگر در زحمت اند؛ به طوری که سمی در رسیدن به حد قابل قبولی در همه زمینهها در مورد همه افراد، موجب اتلاف وقت است. بعلاوه، به فعل درآمدن این دسته از امکانات بالقوه، بر خلاف استعدادهای عام که برای همه افراد ضروری می نمود، از لحاظ سهمی که در رفع نیازهای اجتماعی و اقتصادی دارند، واجب کفائی است؛ به این معنی که اگر به فعل درآمدن آنها در افراد کم و بیش امکان پذیر است، بروز و رشد آنها در عده ای از افراد برای رفع نیازهای بازار کار کفایت می کند. همین امر در جوامع در عین حال سبب ایجاد تخصص و تقسیم کار شده است.

آموزش متوسطه بیشتر به پرورش این دسته از استعدادها اختصاص دارد. گرچه تعلیماتی که متوجه شکوفائی استعدادهای عام است و هدف آن تأکید بر وجوه شباهت آمیان و کسک به ایجاد حداکثر تجانس بین شهروندان است در متوسطه بکلی منقطع نمی شود و همچنان در مقام تنه مشترک ادامه می یابد، ولی، در این سطح تأکید بر پرورش استعدادهای خاص به منظور فراهم کردن زمینههای لازم برای جهت دادن به زندگی حرفه ای و شغلی است. در حالی که تعلیمات ابتدائی و آموزش همگانی با تکیه بر استعدادهای عام به تقویت وجوه اشتراک و تأکید جهات شباهت و فراهم کردن موجبات تجانس افراد می پرداخت و سعی داشت حتی الامکان همه شهروندان را به طور یکسان و در شرایط مساوی برای تعهد تکالیف مشابه تربیت کند، تعلیمات متوسطه، با پرداختن به استعدادهای خاص، بر تفاوتها تکیه می کند تا ضمن تأیید وجوه تسمایز شخصیت افراد و پرورش آنان به صورت گوهرهای بیهمتا، جوا بگوی نیاز جامعه در زمینههای

مختلف باشد. تعلیمات ابتدائی بیشتر به شباهتها و تعلیمات متوسطه بیشتر به تفاوتها علاقه‌مند است. تعلیمات ابتدائی با فعالیتها و با محتوای نسبتاً یکسان، همگانی و اجباری است؛ تعلیمات متوسطه، برعکس، متنوع است و در هر بخش خود از لحاظ ارزش یا تخصصی که ایجاد می‌کند و اجاب کفائی و برای دانش‌آموزان از نظر آموزشی که دریافت می‌دارند، انتخابی است. تعلیمات ابتدائی، در صورتی که درست اجرا شود، به ایجاد تفاهم بین افراد می‌انجامد؛ تعلیمات متوسطه، با تقویت جنبه‌های بدیع وجود افراد، ارزششان را برای یکدیگر آشکار می‌کند. تعلیمات ابتدائی موجد همدلی و تفاهم و تعلیمات متوسطه منشأ قدرشناسی و احترام مستقابل است. آموزش متوسطه در زمینه‌ای یکدست و آرامش‌زای که در دوره ابتدائی پی‌ریزی شده است، نقشهائی متناسب و اعجاب آور ایجاد می‌کند.

۴ - راهنمایی تحصیلی راه حل تعدیل برنامه‌ها: بنا بر آنچه گذشت، تقسیم کار در تعلیمات متوسطه ضرورتی است که از طبیعت استعدادها و تفاوت دانش‌آموزان ناشی می‌شود. این تشعب، چاره‌ای است که برای حداکثر استفاده از آمادگیهای فطری متفاوت افراد در جهت رفع نیازهای جامعه اندیشیده‌ایم، تا از این طریق به هر یک از افراد اجازه داده باشیم که ارزش وجودی خود را به صورتی که برای دیگران اعجاب‌آمیز و احترام‌انگیز باشد ظاهر کند. ولی، ضرورت تقسیم کار در آموزش متوسطه و راهنمایی دانش‌آموزان به رشته‌های مختلف تحصیلی به همین جا ختم نمی‌شود و علل و انگیزه‌های دیگری هم دارد.

ضرورت مواجهه با تراکم برنامه‌های درسی - عامل دیگری که تنوع آموزش متوسطه را اجتناب‌ناپذیر ساخته است، تراکم بی‌اندازه معلوماتی است که بشر در جریان تاریخ حیات خود و بویژه در قرون اخیر بر آنها دست یافته است. برآستی، دامنه مهارتهای بشر امروز و محصول تجربیات و وسعت یافته‌های علمی او به حدی است که فراگیری آن در حد قابل قبول برای هیچ کس، ولو نابغه باشد، مقدور نیست. مؤسسات آموزشی که انتقال سرمایه تسمدن را جزئی از وظایف اساسی خود بشمار می‌آورند، به خوبی احساس می‌کنند که انجام این وظیفه روز بروز دشوارتر می‌شود. فشارهایی که معمولاً بر اثر این احساس و به منظور چاره‌جویی به دانش‌آموزان وارد می‌شود نه تنها سودمند نیست بلکه زیان‌آور است. در شرایطی که بزرگسالان تعطیلات هفتگی خود را افزوده و ساعات کار روزانه خود را کاسته‌اند، دانش‌آموزان بعضی از مدارس هفته‌ای چهل و دو ساعت به کلاس می‌روند و در خانه تا نیمه‌های شب به انجام تکالیف درسی خود اشتغال دارند. دانش‌آموزی که بخواهد همه توقعات برنامه‌نویسان را برآورده کند به صورت فردی غیرعادی در می‌آید که گویی با زندگی قطع رابطه کرده و از زندگان بریده است. باز اگر این کوشش با موفقیت توأم بود، شاید از زیان آن تا اندازه‌ای کاسته می‌شد. در موارد درسی مختلف آموزش متوسطه همیشه جانی برای احساس حقارت دانش‌آموز وجود دارد،

احساس حقارت از شکست در کوششی که اگر زائد نباشد ضرورت آن همیشه روشن نیست. از طرف دیگر، برنامه‌ها چنان متراکم و ساعات درس چنان قطعه قطعه و پراکنده است که معلومات دانش آموز وظیفه شناس، هرگز به صورت دانشی متشکل و سودمند در نمی‌آید. بسیاری از دانش آموزان با کوشش زیاد به نتایجی ناچیز می‌رسند. حضور در کلاس درس نه تنها لذتبخش نیست، بلکه معلومات سطحی‌یی که معمولاً با کوشش زیاد کسب می‌شود، موجبات بیزاری دانش آموز را از مدرسه و از تحصیل فراهم می‌کند. با این همه، نگرانی بیشتر از آن جهت است که بر اثر پیشرفت علوم و فنون سرمایه تمدن روز بروز بیشتر و وظیفه مدرسه و دانش آموز در قبال آن دشوارتر می‌شود. اگر چاره‌ای نیندیشیم دیری نخواهد گذشت که ساعات شبانه‌روز برای درس و بحث فرزندان ما کافی نباشد. چاره کار چیست؟

برای رفع این مشکل دو راه متصور است: راه اول این است که با حذف بعضی از مواد و قسمتی از مباحث درسی محتوای برنامه‌ها را به حدی که با فرصت و قدرت دانش آموزان متناسب باشد کاهش دهیم. این راه حل، قابل قبول نیست. زیرا، صرف نظر کردن از سرمایه‌های پرارزش علمی و فرهنگی که محصول قرن‌ها مطالعه، مجاهده و تجربه بشریت است جایز نیست — باید در عین حال که بار سنگین برنامه‌ها را اضطراباً سبک می‌کنیم، نه تنها مداومت کوششهای ارزنده گذشتگان را تضمین کنیم بلکه موجبات پیشرفتهای جدیدی را در هر رشته فراهم آوریم.

راه دوم این است که میراث ارزنده بیکران مذکور را به چند بخش که هر یک از آنها در درون خود از کمال نسبی برخوردار باشد تقسیم و هر دسته از دانش آموزان را به تحصیل و تحقیق و مطالعه در یکی از بخشها تشویق کنیم. بدین ترتیب، در عین حال که بار سنگین برنامه‌ها کاسته می‌شود، فرصت کافی برای اینکه افراد با استعداد بتوانند بر عمق معلومات خویش بیفزایند و در محدوده معینی به حدّ خلاقیت فکری برسند فراهم می‌شود این پیشنهاد ممکن است طرفداران تمامیت و کمال تعلیمات متوسطه را نگران کند. به نظر این گروه محروم کردن (معاف داشتن) بعضی از جوانان از برخی از منابع فیاض دانش و فرهنگ بشری جایز نیست. زیرا، فارغ التحصیلان چنین نظامی نسبت به بخش مهمی از سرمایه تمدن بیگانه خواهند ماند و این جای بسی تأسف خواهد بود. ولی، اگر نیک بنگریم، وضع موجود اسفبارتر است. دانش آموزان فعلاً همه چیز می‌خوانند و به همین علت برآستی چیزی نمی‌دانند. ما با شتابزدگی در عرضه کردن مطالب فرصت مطالعه عمیق و به تبع آن مجال لذت بردن از تحصیل را از کودکان و نوجوانان گرفته‌ایم. چگونه چنین نباشد و حال آنکه کمبود وسائل و کمی وقت و تصور غلطی که از فرایند یادگیری داریم، سبب شده است که علوم تجربی را همچون تساریخ ادبیات و زیست‌شناسی را به صورت معانی و بیان تدریس کنیم. دانشهای آزمایشی بر اثر روش نادرستی

که در تدریس آنها بکار می‌رود طبیعت هیجان‌انگیز خود را از دست داده و جلسات درس علوم برای دانش آموزان خسته کننده و ملال‌آور شده است. اندک تأملی درباره شیوه‌های آموزش تاریخ ادبیات و معانی و بیان و زبان مادری و زبان خارجی و علوم اجتماعی و غیره به خوبی آشکار می‌کند که در این موارد نیز وضع از آنچه درباره علوم تجربی و طبیعی گفته شد، بهتر نیست. در مؤسسات آموزشی آشنائی دانش آموز در هیچ زمینه‌ای به حدی که مطالب را چنانکه باید هضم کند و ظرایف فکر انسانی یا دقایق روابط موجود بین پدیده‌های فیزیکی مورد بحث را درک کند نمی‌رسد. بدین جهت، بر فعالیتهای آموزشی این قبیل مؤسسات نتایج تربیتی یا فرهنگی مورد انتظار مترتب نمی‌شود. بنابراین، ناگزیر باید دامنه مطالبی که مدعی آموزش آن هستیم محدود شود؛ به این منظور باید داوطلبان کسب علم یا فراگیری فنون و مهارتها را به دسته‌هایی تقسیم و هر دسته را به غور در مسائل و تمرین درباره مهارتهای مربوط به قسمت معینی از دانسته‌های با ارزش دعوت کنیم. تنها پرسشی که می‌ماند این است که ملاک ما در تقسیم افراد به دسته‌ها مختلف و ضابطه ما برای هدایت هر دسته به سوی رشته مورد نظر چه خواهد بود؟ آیا ناگزیر خواهیم شد که در این مورد هم، مانند بسیاری از موارد دیگر، علی‌العمیاء و با تکیه بر بخت و اتفاق اقدام کنیم؟ یا راهی علمی و اطمینان بخش برای اخذ تصمیمات عاقلانه وجود دارد؟

۴- مبانی علمی راهنمایی تحصیلی: پیشرفتهای روان‌شناسی علمی حل این مسأله را تا اندازه‌ای آسان ساخته و ما را از تکیه بر بخت و اتفاق بی‌نیاز کرده است. در حال حاضر راهنمایی داوطلبان با توجه به یافته‌های علمی زیر کاملاً قابل تصور است:

الف - از استعدادهاى عام که بگنریم خصوصیات افراد از لحاظ کمی و کیفی با یکدیگر متفاوت است و این تفاوتها از بعضی جهات ثابت است و از بین بردن آنها امکان ندارد.
 ب - فعالیتهای مختلف اعم از تحصیلی و حرفه‌ای وقتی به سطح تخصص برسند، مقتضیات متفاوت دارد؛ به این معنی که پیشرفت در هر یک از آنها به خصوصیات (استعدادهایی) بیش و کم متفاوت از آنچه برای فعالیتهای دیگر لازم است، بستگی دارد.

ج - موفقیت فرد در هر فعالیت و احساس سعادتش هنگام اشتغال به آن، متناسب با میزان توافقی است که بین استعدادها و خصوصیات (بدنی، روانی، عاطفی و اخلاقی) او از یک طرف، و مقتضیات فعالیت (رشته تحصیلی یا حرفه و شغل) مورد نظر، از طرف دیگر، وجود دارد.

د - راهنمایی کوششی است برای ایجاد حداکثر توافق ممکن بین خصوصیات فرد مورد راهنمایی و مقتضیات فعالیت (تحصیلی یا حرفه‌ای) که به آن مشغول خواهد شد.

تعلیم و تربیت را به مراقبت آگاهانه و واقع‌بینانه از رشد تعریف کردیم. تربیت باید مورد تربیت را در مسیر از موقع اولیه‌اش که در آن رفتاری خام، نارسا و غیرارادی دارد به سوی حالت کمالی که در خلقتش مقدر شده است و در آن حالت در هر موقعیت رفتاری متناسب از خود نشان می‌دهد، یاری کند. حرکت از حالت ناتوانی و اتکاء کامل به دیگران به سوی حالت توانایی و استقلال نسبی، تدریجی و کند است و معمولاً در این حرکت هیچ گاه دگرگونی ناگهانی رخ نمی‌دهد. زیرا، اولاً برای اینکه ایجاد تغییرات لازم در موجود زنده ممکن شود باید دستگاه عصبی و عضلاتش قبلاً بقدر کافی رشد کرده باشد، امری که دفعی نیست و پیش از هر چیز مستلزم گذشت زمان است. ثانیاً وقتی هم مقدمات لازم یادگیری چیزی از لحاظ رسیدگی نسبی ارگانیزم فراهم شد، باید یادگیرنده در آن مورد به تجربه یعنی بکار گرفتن و ورزیدن امکانی که فراهم شده است بپردازد و این نه تنها در آغاز به دشواری صورت می‌گیرد بلکه تمرین و تکرار نیز در جاافتادن و ملکه شدن آن نقش اساسی دارد. ثالثاً، رشد جنبه‌های مختلف دارد و هر چند از هنگام تولد در رشد همه جانبه شخصیت کودک نوعی همبستگی مشهود است، مع ذلک پختگی رفتارهای جنبشی، عقلی، عاطفی و اجتماعی از لحاظ زمانی پس و پیش می‌افتد و هماهنگی رفتار در همه زمینه‌ها مستلزم فرصت، تمرین و تکرار است تا نقائص جزئی به تدریج برطرف گردد.

رشد آدمی از روزی که بدنی می‌آید تا موقعی که کامل می‌شود، از مراحل متوالی و به هم پیوسته‌ای می‌گذرد که می‌توان آنها را فصول مشخص تاریخ واحدی دانست. هر مرحله ساختمان روانی خاصی دارد و مرتبی می‌تواند آثار این ساختمان خاص را در رفتار کودک مشاهده کند. تربیت نیز باید حتی الامکان طبق مراحل رشد روانی صورت گیرد؛ چه تنها در این صورت است که همه قوای دانش آموز به مرحله بروز و ظهور می‌رسد.

توجیه دوره‌های تحصیلی با توجه به مراحل رشد: اینک برای توضیح مراحل رشد و تبیین دوره‌های تحصیلی و توجیه برنامه‌های درسی و روشهای آموزشی سیر استکمالی کودک را از لحظه تولد تا مرحله کمال به اختصار بررسی می‌کنیم.

مرحله طفولیت از تولد تا دو سالگی — نخستین مرحله تربیت یا دوره شیرخوارگی دوره پرستاری از کودک است که طی آن نوزاد باید در خانه یا در محیطی که برای فعالیتهاش مناسب است زندگی کند و از نزدیک مورد مراقبت قرار گیرد.

زندگی کودک شیرخوار ساده است و در خوردن و خوابیدن و جنیندن خلاصه می‌شود. با تولد در شیوه تغذیه نوزاد دگرگونی چشمگیری رخ می‌دهد. وظیفه مرتبی (مادر) در این مورد این است که اولاً با رعایت رژیم غذایی مناسب شیر کافی در دسترس نوزاد بگذارد؛ ثانیاً به تدریج

که کودک دندان در می‌آورد با افزودن غذاهای دیگر بر شیر پستان، مقدمات از شیر باز گرفتن را که خود قدمی اساسی به سوی استقلال نسبی کودک است، فراهم کند.

برای خوابیدن، نوزاد به چیزی جز خوابگاه مناسب، بستر خشک و تمیز و محیط آرام نیاز ندارد. از این گذشته باید در خوردن و خوابیدن نوزاد نظمی ایجاد و حتی الامکان رعایت شود. همچنین باید در این موارد از آغاز از بروز عادات بد جلوگیری شود. مثلاً نوزاد نیازی به اینکه هر وقت بیدار است کسی را در کنارش ببیند ندارد و برخلاف بزرگسالان از بیدار ماندن در تاریکی هراسان نمی‌شود. مادری که بلد باشد این روحیه طبیعی را در نوزاد حفظ کنند در جهت مصالح خود و فرزندش گام برداشته است.

سازنده‌ترین بخش زندگی نوزاد بخشی است که در آن، پس از خوب خوابیدن و سیر خوردن، به فعالیت عضلانی یعنی حرکت دادن اندامها و بکار بردن حواس خود می‌پردازد. حوزه این قبیل فعالیتها ابتدا به حدود گهواره محدود می‌شود. ولی، به تدریج که کودک بزرگتر می‌شود، می‌نشیند یا می‌خزد بر وسعت دامنه آن افزوده می‌شود تا در پایان این دوره با راه رفتن کودک به حدود سالن و حیاط و باغچه گسترش می‌یابد. به طور کلی برای این قبیل فعالیتها نوزاد به چیزی جز محیط مساعد نیاز ندارد. کافی است برای او محیط زندگی یکدست و آرامی فراهم آید که در آغاز با محیط قبل از تولد فرق فاحشی نداشته باشد. از این گذشته آنچه برای فعالیتهای عضلانی و اکتشافی نوزاد لازم است این است که شرایط محیط و کیفیت مراقبتهای تربیتی محدود کننده و بازدارنده نباشد. وگرنه، به قول یکی از صاحب نظران، آنچه معمولاً در دسترس نوزاد قرار داده می‌شود بیشتر زائد است تا غیر کافی.

کودکی اول - سالهای سوم و چهارم زندگی

در این مرحله کودک که به تدریج نگرنده ماهری شده است، همچنان در راه شناخت محیط پیش می‌رود؛ حواس خود را هر چه بیشتر بکار می‌گیرد و چون راه رفتن یاد گرفته و می‌تواند به دلخواه خود جابجا شود، در محیطی وسیع‌تر و غنی‌تر به توسعه تجارب دست اول خود می‌پردازد. ضمناً چون از افزایش نیروها و رشد امکانات خود لذت می‌برد، آنها را با شور و شوق تمام بکار می‌اندازد و با آهنگی خستگی‌ناپذیر تمرین می‌کند. بنابراین در این مرحله نیز فراهم ساختن محیط مساعد برای جنب و جوش و گردش و بازی از لحاظ تربیت همچنان در درجه اول اهمیت قرار دارد.

با این همه، کودک دو سه ساله به علت محرومیت از وسیله ارتباطی مؤثر یعنی زبان مکالمه همچنان تنها بسر می‌برد. تأثیر عمیق حضور مادر در رشد جسمی، عقلی و عاطفی کودک به ویژه تا سن سه سالگی بیشتر از این لحاظ است. زیرا، از نظر آموزش زبان مشترک معمولاً

نقش اساسی به عهدهٔ مادر است.

ناگفته پیداست که پیش از اینکه کودک بتواند با نزدیکان خود ارتباط لفظی داشته باشد بحث از آموزش رسمی بی‌مورد است. لذا، در این مرحله نیز مثل مرحلهٔ قبل مناسب‌ترین محیط برای رشد کودک کانون گرم خانواده و آغوش پر مهر مادر است. تنها در چنین شرایطی است که خردسالان می‌توانند برخوردار از امنیت خاطر به جستجوهای اکتشافی خود ادامه دهند و ضمن درگیر شدن با واقعیتها و استفاده از فرصتهای تجربی مناسب به خودآزمایی پرداخته به تدریج اعتماد بنفس کسب کنند.

کودکی دوم - سالهای پنجم و ششم زندگی

کودک تا سن چهار سالگی گرفتار یادگیری زبان یعنی اساسی‌ترین وسیلهٔ ارتباط است. ولی، کودکی که از محیط خانوادگی گرم برخوردار بوده و دوره‌های شیرخوارگی و کودکی او را در کنار مادری مهربان، متعادل و کاردار بسر برده باشد، اعتماد بنفس و امنیت خاطر کسب می‌کند تا جایی که از این پس می‌تواند هر روز ساعتی چند از مادر دور بماند بدون این که دستخوش اضطراب و نگرانی شود؛ به خصوص که در همین مدت در یادگیری زبان مشترک تا آنجا پیش رفته است که می‌تواند مقاصد خود را به دیگران حالی کند و با همسالان خود حرف بزند. اینکه وقت آن رسیده است که تغییر شرایط فیزیکی و اجتماعی محیط بار دیگر وی را به تلاش دیگری برای سازگار شدن با موقعیتهای جدیدتر دعوت کند و از این طریق زمینه را برای تجاربی عینی‌تر و از دستی دیگر آماده سازد. کودک از این پس بزرگتر و از لحاظ فرصتهای تجربی مورد نیاز و مورد درخواست، پر توقع‌تر از آن است که بتوان او را در خانه و در چهارچوب روابط خانوادگی محدود کرد. او به محیط وسیع‌تری نیاز دارد تا در آن ضمن ادامهٔ تجارب خود در زمینه‌های آشنا به تجارب تازه‌ای در زمینهٔ روابط اجتماعی بپردازد؛ زیرا، چنانکه می‌دانیم، خانواده معمولاً ساخت ثابتی دارد و محدود ماندن در آن ممکن است کودک را دربارهٔ بسیاری از واقعیتهای اجتماعی به اشتباه اندازد.

در چهار سال اول زندگی به دلایل مختلف و از جمله عدم آشنائی با زبان مشترک، لازم بود که کودک حتی الامکان در خانه و در دامن مادر بزرگ شود. ولی از سال پنجم ضرورت کسب تجربه در محیطی متفاوت به حدی است که اگر کودکی ناگزیر باشد همچنان در خانه و دور از همسالان خود بماند، ولو از مراقبت مادر یا پرستاری که کار خود را خوب بلد است برخوردار باشد، از لحاظ رشد اجتماعی با مشکلاتی مواجه می‌شود.

بعلاوه، عبور سالم از محیط خانه به محیط مدرسه مستلزم اتخاذ تدابیری است که غفلت از آن ممکن است آهنگ سازگاری کودک با تغییرات محیط را از صورت طبیعی و مطلوب آن

خارج کنند. براستی، کودکانی که پس از رسیدن به سن قانونی یکسره از خانه روانه مدرسه می‌شوند، در آغاز با چند مشکل بزرگ مواجه می‌شوند: نخستین و شاید دشوارترین مسأله آنان جدا شدن از محیط اجتماعی مألوفی است که قبلاً با آن مانوس بوده و تعادل روانی خویش را مدیون سازش با آن هستند. مسأله دیگر آشنا شدن و خو گرفتن با مقررات محیط جدید یعنی مدرسه است که از هر حیث با خانه متفاوت بوده و سازگار شدن با خلق و خوی همسالان و معلمان را ایجاب می‌کند. مسأله سوم مسأله تن در دادن به نظم و ترتیبی است که لازمه فعالیت‌های آموزشی برنامه‌ریزی شده است. و بالاخره مسأله تازه دیگر کوشش ذهنی ارادی برای درک و فهم مطالب و کسب معلومات و مهارت‌هایی است که موفقیت در انجام تکالیف درسی و کسب امتیازات لازم را تضمین تواند کرد. به احتمال زیاد درگیری همزمان با این مسائل سازگاری کودک را دشوار می‌کند و حالت عاطفی نامناسبی که به این ترتیب در نوآموز ایجاد می‌شود روی طرز تلقی وی نسبت به مؤسسات آموزشی تأثیر نامطلوب و دیرپای می‌گذارد. بعلاوه، زبان مادری به صورتی که در خانواده فراگرفته می‌شود برای بسیاری از اطفال با زبان رسمی که در مدرسه آموخته می‌شود تفاوت دارد. این تفاوت ممکن است کم یا زیاد باشد؛ تا جایی که یادگیری زبان رسمی برای بعضی از کودکان به مثابه یادگیری زبان بیگانه است. عدالت اجتماعی ایجاب می‌کند که این قبیل کودکان بتوانند با استفاده از شرایط مساعدی که برای‌شان فراهم می‌شود و پیش از اینکه در یادگیری مفاهیم اساسی با دیگران به مسابقه و اداری شوند، لااقل از نظر تجارب مربوط به زبان رسمی کشور که ابزار آموزش است با دیگران در وضع مشابهی قرار گیرند. راه حلی که برای این مسائل معمول است تأسیس دوره‌ای تحت عنوان کودکان، خانه خردسالان، باغ کودکان، مدرسه مادرانه یا دوره آمادگی است، که طی آن کودک فرصت کافی داشته باشد با استفاده از امکانات تازه‌ای که بر اثر رشد فراهم آمده است، قسمتی از این موانع را، پیش از ورود به دبستان، از پیش پای خود بردارد.

کودکی سوم - از هفت تا دوازده سالگی

کودکی که مراحل اول و دوم را در شرایط مناسب گذرانیده باشد، در حدود ۶-۷ سالگی در آستانه تحول روانی قابل ملاحظه‌ای است که کودک سوم را به صورت دوره ثبات و آرامش نسبی و سازگاری آسان، دوره عقل و علم و تمایل به زندگی اجتماعی در می‌آورد. با توجه به همین شرایط است که تقریباً در همه کشورهای جهان آموزش و پرورش رسمی در این دوره آغاز می‌شود. مدرسه رفتن ازین پس واجب و تعلیمات اجباری است.

چنانکه قبلاً دیدیم، جدا کردن کودک خردسال از مادر در چهار سال اول زندگی جایز نیست و خانه برای پرورش اطفال از هر محیط دیگری مناسب‌تر است. در سن ۵-۶ سالگی

باید کودک به تدریج و در آغاز تنها روزی چند ساعت از مادر جدا شود و محیطی مثل کودکستان که حدّ وسط بین محیط گرم خانواده و محیط رسمی مدرسه باشد برای رشد متعادل او مناسبتر است. با این همه، عده‌ای از متخصصان در جدا کردن کودک ۵-۶ ساله از خانواده‌ای که کدبانوی آن اطلاعات لازم و وقت کافی داشته باشد، تردید کرده‌اند. ولی از حدود ۶-۷ سالگی مدرسه رفتن برای اکثریت کودکان ضرورت قطعی دارد. یکی از مزایای مدرسه رفتن این است که با استفاده از این موقع مناسب، مرحله‌ی جدیدی از فطام روانی شروع می‌شود که به دانش‌آموز اجازه می‌دهد با برداشتن گام دیگری در جهت استقلال، امکانات تازه خود را ارزیابی کند.

معدّلک، هنوز نباید در این سنّ رابطه‌ی کودک با محیط خانواده یکباره قطع شود. کودک در این دوره هنوز به محبّت خانوادگی و مواظبت و دلجوئی نیاز دارد. خانه و مدرسه درین مرحله از نظر فراهم کردن شرایط مناسب رشد مکمل یکدیگرند و هریک از آنها از نظر تأثیر تربیتی نقش خاصی ایفا می‌کند؛ زیرا روابط کودک و اطرافیان در این دو محیط متفاوت است: روابط در خانه فردی‌تر و عاطفی‌تر و در مدرسه جمعی‌تر و منطقی‌تر است. اهمیت انجمن‌های خانه و مدرسه با اولیاء و مربیان در دوره‌ی ابتدایی بیشتر از همین لحاظ است.

گفتمیم که تعلیمات در این دوره اجباری است و پرورش منظم و رسمی استعدادهای عام باید به محض اینکه کودک برای آن آمادگی پیدا کرد بدون فوت وقت آغاز شود. در مراحل قبل لازم بود که کوشش مربی به تمامی مصروف پرورش کودک شود و چنانچه مثلاً مربی کم‌تجربه‌ای به آموزش اطفال کودکستانی می‌پرداخت از حدود وظایف خود تجاوز کرده و درخور سرزنش بود. این، به این معنی است که پذیرفتن کودک به دبستان، پیش از اینکه برای تعلیمات ابتدایی آمادگی کافی داشته باشد جایز نیست. از طرف دیگر، چون آهنگ رشد در افراد متفاوت است، نمی‌توان برای پذیرش کودک به دوره‌ی تعلیمات ابتدایی، سنّ تقویمی او را ملاک قرار داد. درست است که اکثریت قابل ملاحظه‌ای از کودکان در حدود سن شش سال و نیم برای ورود به دبستان از خود آمادگی نشان می‌دهند؛ ولی، کودکانی هم می‌توان یافت که قبل از این سنّ از آمادگی لازم برخوردارند و مصلحت نیست آموزش‌شان به تأخیر افتد؛ چنانکه هستند کودکانی هم که، حتی در هفت‌سالگی، از این لحاظ آمادگی کافی ندارند.

بنابراین، تهیه‌ی ابزارهایی برای سنجش آمادگی کودکان برای ورود به دبستان ضروری است. مبنای تهیه‌ی این گونه ابزارها صفات و خصوصیات است که از شروع تحوّل روانی کودک در جهت آموزش‌پذیری حکایت می‌کند. دسترسی به چنین ابزاری به ما اجازه می‌دهد که: — با سنجش آمادگی کودکان پیش‌رسی که قبل از رسیدن به سنّ قانونی داوطلب ورود به دوره‌ی تعلیمات ابتدایی می‌شوند، به درخواستشان پاسخ مثبت بدهیم؛

— به اولیاء کودکانی که با وجود رسیدن به سنّ قانونی به دلیل کندی رشد هنوز برای ورود به

دوره آموزش عمومی آمادگی کافی ندارند، توصیه کنیم که ثبت نام فرزندان را بتأخیر اندازند:

— کودکان عقب‌مانده ذهنی را که، ولو به سن قانونی رسیده باشند، به علت عقب‌ماندگی کلی خود نمی‌توانند از برنامه‌های عادی مدارس استفاده کنند، به کلاس‌هایی که مخصوص آموزش و پرورش این قبیل کودکان تأسیس می‌شود، راهنمایی کنیم؛

— کودکان باهوش و پر استعدادی را که برنامه‌های عادی مدارس برای پر کردن وقت و رفع عطش یادگیری‌شان کافی نیست به موقع شناسایی کرده و پیش از آنکه شور و شوق خود به یادگیری را در مدارس عادی و در برخورد با برنامه‌های معمولی از دست بدهند، به مؤسسات خاص معرفی کنیم.

اظهار نظر درباره طول مدت تعلیمات ابتدایی فعلاً دشوار است و به تحقیقات بیشتری نیاز دارد. آنچه مسلم است این است که طول دوره تعلیمات ابتدایی متناسب با درجه پیچیدگی زندگی اجتماعی و با توجه به میزان توقعات هر جامعه از شهر و ندان خود متفاوت خواهد بود. هر چه جامعه به اصطلاح پیشرفته‌تر و شرکت مؤثر در آن مستلزم کسب معلومات و مهارت‌های بیشتر باشد، به همان نسبت، دامنه استعدادهایی که تحقق آنها در افراد شرط لازم عضویت‌شان در جامعه می‌باشد، گسترده‌تر است. لذا، دوره تعلیمات عمومی که با توجه به جنبه ابزاری آموخته‌هایش، معمولاً اجباری است، در جوامعی که ساده‌تر زندگی می‌کنند کوتاه‌تر و در جوامع پیچیده صنعتی، طولانی‌تر خواهد بود— زیرا، در جوامع اخیر، حجم معلومات و مهارت‌هایی که باید به نامزدهای عضویت در جامعه آموخته شود زیاده‌تر و آموختن آنها مستلزم صرف وقت بیشتر است.

برنامه این دوره باید مبتنی بر معلومات و مهارت‌هایی باشد که فراگیری آنها برای همه افراد از آن روی که انسانند و در مقام شهروند باید با یکدیگر در تماس باشند، ضرورت دارد. بدیهی است که یادگیری چنین مطالبی باید در حد استعداد‌های عام باشد و دخالت هیچ یک از استعداد‌های خاص را ایجاد نکند تا هر دانش‌آموزی با تلاشی معقول در یادگیری آن توفیق حاصل کند.

این برنامه شامل سه جزء خواهد بود:

- الف — مطالعه طبیعت یعنی کوشش ذهن آدمی برای درک جهان — این کوشش باید:
- ۱ — رموز خلقت را به تدریج برای کودک آشکار و توجهش را به مبدأ خلقت جلب کند.
- ۲ — با شناخت قوانین حاکم بر طبیعت موجبات تسلط بشر را بر عوامل طبیعی فراهم آورد.

ب — زبان در معنای وسیع آن، شامل همه وسایل بیان ادبی، هنری و علمی که بشر ابداع

کرده است.

ج - بینش کافی نسبت به تمدن یعنی تاریخ و جغرافیا بویژه از زاویه انسانی و اجتماعی آن.

این دید خاص باید به فرد اجازه دهد موقع خود را در زمان و مکان تشخیص دهد و دین خود را به پشتیبان و آیندگان و پیوند خویش را با معاصران خود به خوبی درک کند. دانش آموزی که دوره تعلیمات ابتدایی را به پایان رسانیده باشد باید نسبت به محیط طبیعی و اجتماعی خود اطلاعات سودمندی بدست آورده باشد و بتواند در موقعیتهای طبیعی و اجتماعی مختلف در حد خود واکنشهای مناسب نشان دهد. بعلاوه باید برایش سئوالاتی درباره مبدأ خلقت موجودات و فلسفه حیات آدمی مطرح شده باشد.

نوجوانی یا دوره راهنمایی تحصیلی

علی الاصول آموزش و پرورش رسمی پیش دانشگاهی شامل دوره ای برای پرورش استعداد های عام یا آموزش همگانی، دوره ای ویژه پرورش استعداد های خاص یا آموزش تخصصی و، در فاصله این دو دوره، دوره ای برای مشاهده منظم به منظور شناخت علمی دانش آموز خواهد بود که باید در آستانه دوره سوم به راهنمایی تحصیلی دانش آموزان بینجامد.

نخستین بخش آموزش همگانی، چنانکه قبلاً دیدیم، از حدود شش سالگی شروع می شود و تا آغاز دوره نوجوانی - حدود یازده دوازده سالگی - ادامه می یابد. با فرا رسیدن دوره نوجوانی مرحله جدیدی در رشد آدمی آغاز می شود که ویژگیهای آن باید در تربیت وی ملحوظ گردد. در میان این ویژگیها آنچه در ارتباط با دوره تحصیلی مورد بحث درخور یادآوری است این است که:

۱ - از لحاظ رشد عقلی نوجوان مرحله فکر انضمامی دوره کودکی سوم را پشت سر گذاشته در آستانه فکر انتزاعی قرار می گیرد؛

۲ - علائق که تاکنون تابعی از سن کودک بود از غنای بیشتری برخوردار می شود و بادبزن رغبتها گسترش می یابد؛

۳ - استعدادهای خاص به تدریج ظاهر می شود و تفاوت های فردی آشکار می گردد. با توجه به امکانات جدیدی که به این ترتیب پدید آمده است، بخش دوم آموزش همگانی ضمن ادامه و تکمیل آموزش عمومی که در دوره تعلیمات ابتدایی آغاز شده بود به ایجاد شرایطی که خود آزمایی و خودشناسی دانش آموز را از سونسی و مشاهده منظم و دقیق او را توسط مربیان از سوی دیگر ممکن سازد، اختصاص یافته و دوره راهنمایی تحصیلی نامیده شده است. در خلال این دوره و حداکثر در پایان آن باید بتوان:

۱ - آن عده از دانش‌آموزان را که استعداد و آمادگی ادامه تحصیل ندارند شناسائی و برنامه‌های آموزش آنان را به سوی کارآموزی در یکی از زمینه‌های موردنیاز بازار کار هدایت کرد.

۲ - افرادی را که برای ادامه تحصیل استعداد و آمادگی کافی ندارند، مورد مطالعه قرار داده رشته متناسب با استعدادهای هریک را در میان رشته‌های موردنیاز مشخص کرد.

در جهت ادامه و تکمیل آموزش همگانی بخشی از مواد درسی این دوره همچنان به تعلیمات عمومی اختصاص خواهد یافت؛ با این تفاوت که چون نوجوان، برخلاف کودک، به مرحله فکر انتزاعی رسیده است، محتوای دروس باید برایش در این سطح و عمیق‌تر از سابق مطرح شود و فرایند ذهنی جدید را با سرگرم کردن دانش‌آموز به دروس و تمرینات مربوط به فکر انضمامی که اینک موقع آن گذشته است معطل و بلا استفاده نگذارد.

در همین فاصله و ضمن ادامه تعلیمات عمومی در شرایطی که گفته شد باید مطالعه استعدادهای خاص دانش‌آموز آغاز شود؛ به طوری که وقتی دوره تعلیمات اجباری و آموزش همگانی به پایان رسید تکلیف ادامه تحصیل فارغ‌التحصیلان دوره راهنمایی تحصیلی در متوسطه و مدارس فنی و حرفه‌ای روشن باشد - به این منظور، اولاً دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی در قلمرو آموزش همگانی از آزادی عمل بیشتری برخوردار خواهند شد؛ به این معنی که تعلیمات حتی در دروس مربوط به تعلیمات عمومی از صورت اجباری دوره قبل خارج خواهد شد تا به تبعیت از علائق دانش‌آموزان رنگ فردی بخود بگیرد - ثانیاً، با پیش‌بینی فعالیت‌های فنی و حرفه‌ای بر تنوع برنامه‌های این دوره افزوده خواهد شد تا با مشاهده دانش‌آموزان حین فعالیت در قلمرو فنون و حرف تشخیص استعدادهای خاص آنان در این بخش نیز امکان‌پذیر گردد.

از لحاظ روش کار، با توجه به هدف اساسی این دوره که مشاهده نوجوانان در حال درگیری با مسائل واقعی است و باید به خودآزمایی و خودشناسی دانش‌آموز بینجامد، باید اولاً از تحمیل فعالیتها بر دانش‌آموز حتی الامکان اجتناب شود؛ ثانیاً باید در امر یادگیری سهمی هر چه بیشتر به دانش‌آموز داده شود و نقش مربیان و دبیران در هدایت و تشویق محدود گردد؛ ثالثاً باید کمیّت کار از هر حیث تحت الشعاع کیفیت آن قرار گیرد و از شتابزدگی در ارزیابی و عجله در نتیجه‌گیری اجتناب شود.

جوانی - دوره کسب تخصص برای اشتغال

به اعتباری می‌توان زندگی آدمی را به چهار دوره کودکی، جوانی، بزرگسالی و پیری تقسیم کرد. در این صورت، نوجوانی و جوانی آغاز و پایان یک دوره بشمار می‌آید و جنبه‌های مثبت دوره جوانی آشکارتر می‌شود. جوانی نوجوانی است که به دنبال یک سلسله درگیریهای

اجتناب ناپذیر ناشی از افزایش نیروها سرانجام با حفظ همه آنها به اعتدالی پایدار منتهی شده است.

از نظر دوره‌های تحصیلی که در اینجا مورد نظر ماست چنانچه مشاهده دقیق و علمی دانش‌آموز در دوره راهنمایی تحصیلی به تشخیص استعدادهای خاص و دیگر جنبه‌های شخصیت او و تعیین رشته تحصیلی متناسب با آن انجامیده باشد، به سهولت می‌توان داوطلبان واجد شرایط را با در نظر گرفتن نیازهای بازار کار به دوره متوسطه پذیرفت. از لحاظ ثوری دوره متوسطه دوره‌ای است که در آن ایجاد حداکثر توافق ممکن بین خصوصیات فرد و مقتضیات رشته تحصیلی او امکان‌پذیر است. به همین دلیل تحصیل در دوره متوسطه که به شکل استفاده از بارزترین استعدادهای فرد در مناسبترین فعالیت‌های مورد نیاز جمع درآمده است باید از نظر فرد به لذتبخش‌ترین و از لحاظ جمع به کارآمدترین دوره‌های زندگی تبدیل شود و موفقیت و سعادت و حیثیت اجتماعی را تماماً برای محصل به ارمغان بیاورد.

شاخه‌ها و رشته‌های مختلف آموزش متوسطه باید حتی‌الامکان متعدد و متنوع باشند به طوری که بتواند جوابگوی تنوع استعدادهای خاص داوطلبان از یک سو و کثرت نیازهای بازار کار از سوی دیگر باشد. در تعیین و تأسیس شاخه‌ها و رشته‌های مذکور باید نه فقط وضع موجود بلکه بیشتر وضع مطلوب ملحوظ گردد. بهتر است در این مورد مطالعات خود را از تصور حالت خودکفائی نسبی اقتصادی کشور آغاز کنیم و با توجه به نیروی انسانی مورد نیاز در هر بخش از فعالیت‌ها به تأسیس انواع تعلیمات در بخش‌های نظری و فنی و حرفه‌ای پردازیم و به خاطر داشته باشیم که در جامعه مطلوب همه نیازهای عمومی باید به کمک افراد با استعداد و صاحب تخصص رفع شود. شأن جوامع بشری ایجاب می‌کند که در آن همه نیازها به موقع و به بهترین و ساده‌ترین شکل یعنی با استفاده از افراد با استعدادی که در مورد فعالیت‌های خود تعلیمات کافی دیده و به درجه تخصص لازم رسیده‌اند برآورده شود.

نکته‌ای که یادآوری آن در اینجا لازم بنظر می‌رسد این است که در حال حاضر رابطه آموزش و اشتغال در اکثر موارد در نظر گرفته نمی‌شود و این مغایر با استقرار یک نظام آموزشی کارآمد است. هدف آموزش متوسطه ما جز در مورد حدود پانزده درصد از فارغ‌التحصیلان که به آموزش عالی راه پیدا می‌کنند روشن نیست. به این ترتیب برای بیش از هشتاد درصد فارغ‌التحصیلان دوره متوسطه بین آنچه که ضمن تحصیل در این دوره آموخته‌اند و دانش‌ها و مهارت‌هایی که در بازار کار به آن نیاز خواهند داشت رابطه روشنی وجود ندارد. در حالی که وجود رابطه نزدیک بین آموزش و اشتغال شرط لازم ایجاد تخصص و لازمه کارآمدی متخصصان در بازار کار است.

در مورد طول مدت دوره آموزش متوسطه که به پرورش استعدادهای خاص در جهت رفع

نیازهای بازار کار اختصاص دارد، مادام که رابطه آموزش و اشتغال به خوبی روشن نشده باشد، اظهار نظر قطعی ممکن نیست. شاید هم بهتر باشد که مدت این دوره با توجه به هدف آن که ایجاد تخصص قابل قبول در رشته‌های مورد نیاز کشور است، برای رشته‌های مختلف و حتی برای هریک از دانش‌آموزان در یک رشته معین، متفاوت باشد. پایان تحصیلات متوسطه زمانی است که دانش‌آموز برای شرکت فعال و مؤثر در بازار کار آماده شده باشد و این چنانکه می‌دانیم نزد افراد مختلف فرق می‌کند. مع ذلک، اگر تشخیص استعدادها از اعتبار کافی برخوردار باشد و دانش‌آموز با توجه به استعدادها و علائق خود به رشته متناسب راهنمایی شود و تعلیمات در هر رشته نیز در شرایط مطلوب صورت گیرد، دوره آموزش متوسطه می‌تواند در سه و حداکثر چهار سال به نتایج قابل قبول برسد.

با توجه به اینکه آموزش متوسطه کاملاً تخصصی است و برای بسیاری از دانش‌آموزان جنبه کارآموزی دارد و مستقیماً به بازار کار منتهی می‌شود، بخشی از تعلیمات آن می‌تواند و مرجحاً باید در خارج مدرسه و در محیط زندگی واقعی انجام شود.

کمال مطلوب این خواهد بود که هم از آغاز دوره آموزش متوسطه، فعالیت‌های آموزشی بین مدرسه و بازار کار تقسیم شود و به تدریج کفه‌ای که ابتدا کاملاً به سوی مدرسه متمایل است به سوی بازار کار متمایل گردد تا جایی که فراغت از تحصیل عملاً به صورت اشتغال کامل در آید. در چنین حالتی، نه تنها از بار سنگین آموزش متوسطه رسمی کاسته خواهد شد، بلکه ضمن نزدیک شدن تعلیمات این دوره به واقعیت‌های ملموس، از خیل فارغ‌التحصیلان بیکار و به تبع آن از انبوه داوطلبان ورود به آموزش عالی کاسته خواهد شد.

در جهت تحکیم رابطه آموزش و اشتغال برنامه‌های آموزشی هریک از رشته‌های این دوره باید با توجه به نیازهای بازار کار در حالت خودکفائی نسبی تنظیم شود. کمال مطلوب این خواهد بود که برنامه‌های اقتصادی کشور، مثلاً برای ده سال آینده، پیش‌بینی و نیروی انسانی مورد نیاز هر بخش از فعالیتها به دقت برآورد شود. سپس داوطلبان ورود به دوره متوسطه با توجه به استعدادها و علائق‌شان و متناسب با نیروی انسانی مورد نیاز در هر رشته پذیرفته شوند. ضمناً برنامه‌های توسعه اقتصادی طوری تنظیم شود که بین مرحله اجرائی هر برنامه و پایان دوره کارآموزی نیروی انسانی مربوط و آماده شدن آن برای شرکت فعال در بازار کار، مقاومت زمانی لازم موجود باشد.

دوره‌های آموزش عالی

بحث درباره دوره‌های تحصیلی بدون ذکر آموزش عالی ناتمام است. از طرف دیگر، مطالعه دوره‌های آموزش عالی ربه‌گسترش در این مختصر نمی‌گنجد و به مجال بیشتری نیاز

دارد. لذا در اینجا در این مورد به ذکر چند نکته اساسی اکتفا می‌شود:
الف - تخصص در جاتی دارد و کسب آن در آموزش متوسطه محدود نمی‌شود. به شرط وجود استعداد فرد باید برای دست‌یافتن به صور پیشرفته‌تر آن از دوره‌های آموزش عالی بهره‌مند شود.

ب - تخصصی که در دوره متوسطه کسب می‌شود متوجه کاربرد یافته‌های تجربی و علمی در موارد عملی زندگی است؛ مهارتی است که در وضع موجود برای رفع نیازهای بازار کار مورد استفاده قرار می‌گیرد. در دوره آموزش عالی دانشجویان در زمینه مورد علاقه خود به حد آفرینندگی می‌رسد.

ج - نیل به درجات تخصص در سطح عالی آن علاوه بر استعداد خاص به فراهم بودن زمینه و وجود آمادگی نیازمند است. این آمادگی معمولاً در شاخه‌های نظری و فنی و حرفه‌ای آموزش متوسطه کسب می‌شود.

د - با وجود اینکه آموزش متوسطه مقدمه لازم کسب تخصص در دوره‌های عالی است، هدف آموزش متوسطه صرفاً ایجاد آمادگی برای ورود به دوره‌های آموزشی بعد نیست. آموزش در هر سطحی باید به خودکفائی نسبی دانش‌آموختگان بینجامد.

بنابراین، هدف آموزش متوسطه بیشتر و بلکه منحصراً تربیت متخصص در همین سطح خواهد بود؛ به طوری که همه فارغ‌التحصیلان دبیرستان، صرف‌نظر از رشته‌ای که در آن تخصص کسب کرده‌اند، بتوانند بلافاصله به نیروی انسانی فعال کشور بیوندند. غرض این است که آموزش متوسطه، برخلاف معمول، وقت خود را بتمامی صرف آماده کردن فارغ‌التحصیلان برای ورود به آموزش عالی که فقط در حدود پانزده درصد آنان را جذب می‌کند، نکنند.

ه - آنچه گفته شد مانع آن نخواهد شد که فارغ‌التحصیلان ممتاز همه رشته‌ها، اعم از رشته‌های شاخه نظری یا فنی و حرفه‌ای، در صورتی که واجد شرایط لازم باشند وارد دانشگاه شوند و خود را در سطح بالاتر برای خدمت آماده کنند. انگیزه این قبیل افراد باید فقط تعمق بیشتر در تخصصی که کسب کرده‌اند و لذت بردن از مطالعه و تحقیق باشد، همین و بس.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



زیرنویسها:

- ۱ - Organisme، مجموعه اندامهایی که از اجتماع آنها موجود زنده تشکیل شده است.
- ۲ - Réflexe
- ۳ - Emmanuel KANT فیلسوف آلمانی (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴)
- ۴ - تعلیم و تربیت، امانوئل کانت، ترجمه دکتر شکوهی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱ و ۲
- ۵ - همان، ص ۲
- ۶ - Jean-Jacques ROUSSEAU فیلسوف سوئیسی (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲)
- ۷ - مریان بزرگ، شاتو و دیگران، ترجمه دکتر شکوهی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۹۳ - ۱۹۷
- ۸ - همان، ص ۴ و ۵